بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 2 آبان 1396.

در مورد ابو سمینه محمد بن علی صیرفی بحث می کردیم یکی از قرائن وثاقت ابو سمینه روایت اجلا از او بود. عرض کردیم که عمده چیزی که در این وسط وجود دارد روایت علی بن حسن بن علی بن فضال از ابو سمینه است. علی بن حسن بن فضال چهل روایت از ابی سمینه دارد. در این برنامه درایه النور مراجعه کنید آدرس های روایت هایش آنجا هست. علی بن حسن بن فضال در موردش نجاشی این طور تعبیر می کند در رجال نجاشی صفحه 257 رقم 676 این است.

كان فقيه أصحابنا بالكوفة، و وجههم، و ثقتهم، و عارفهم بالحديث، و المسموع قوله فيه، سمع منه شيئا كثيرا، و لم يعثر له على زلة فيه و لا ما يشينه، و قلّ ما روى عن ضعيف،

خلاصه خیلی به ندرت از ضعیف روایت کرده است. این قلّ ما روی عن ضعیفٌ بعد از آن عبارت لم یعثر له علی زله فیه و لا ما یشینه، روایت از ضعفا کردن خودش یک نوع نقطه ضعف حدیثی استفاده می شود. و کسانی که یروی عن الضعفا هستند به عنوان یک قدح در مورد شخص تلقی می شود. بعد از او این تعبیر قلّ ما روی عن ضعیفٍ ظاهرا مراد این است که حتی از متعارف هم که گاهی اوقات از ضعفا روایت می کنند و ولی خب خیلی زیاد نیست از آن هم در نقل حدیث مقیّد تر بوده است و کأنه خیلی تقیّد داشته است که از ضعیف روایت نکند. ولی بنابراین این عمده این به اصطلاح روایت علی بن حسن بن فضال هست. ولی یک نکته ای در روایت علی بن حسن بن فضال از ابی سمینه هست آن این است که هیچ جا علی بن حسن بن فضال با لقب أبی سمینه روایت نکرده است. محمّد بن علی خالی است. و ما این محمد بن علی خالی را با توجه به قرائنی تشخیص دادیم که مراد أبی سمینه است. نه صیرفی و نه کوفی و نه سایر اوصافی که این محمد بن علی را مشخّص می کند در روایت های علی بن حسن بن فضال نیست. این یک پدیده خاص است چطور شده است که علی بن حسن بن فضال این مشخّصات را ذکر نکرده است؟ یک سری احتمالاتی می رود. یک احتمال این است که چون معروف به ضعف بوده است به هر حال نخواسته است که این مشخص کند که قبول نداشته است کأنه نظر اصحاب را که این ضعیف هستند ولی خب چون مشهور به ضعف و کذب و امثال اینها بوده است نخواسته خیلی آن شخص را معرفی کند. قائل به وثاقتش بوده است. ولی یک احتمالات دیگر است. این احتمالات اگر قوی تر از این احتمال نباشد لا اقل ضعیف تر نیست. آن این است که مثلا ابو سمینه اول ثقه بوده است و بعدا ضعیف شده است. علی بن حسن بن فضال موقعی که تحمّل حدیث میکرده است محمد بن علی ابو سمینه ثقه بوده است. موقعی که ادا می کرده است آن ثقه نبوده است ولی مشهور به ضعف بوده است این نمی توانسته است آن تعبیر را کند. خب اگر این احتمال باشد معنایش این است روایت هایی که علی بن حسن بن فضال از ابو سمینه نقل می کنند قبول است. به طور کلی روایت های ابو سمینه را نمی شود تصحیح کرد ولی روایت های علی بن حسن بن فضال از ابو سمینه را می شود تصحیح کرد کأنه در زمان استقامت از او نقل کرده است. بعدا عبارتش را هم می خوانیم گفته اند کسانی که مثلا ضعیف هستند اگر دو حالت داشتند حالت استقامت و حالت ضعف داشته باشند اگر روایتشان در حال استقامت باشد آن مورد قبول است. یعنی تحمّل روایت از آدم ضعیف اگر در زمان استقامت باشد این روایتش مورد قبول است. عمده اش این است که خیلی وقت ها در کسانی که دو حالت دارد ما نمی دانیم در کدام یک از این دو حالت اخذ شده است و همین باعث می شود که نتوانیم ولی اگر علی بن حسن بن فضال بگوییم که این در زمان استقامت اخذ کرده است و به خاطر همین که زمان ادای آن زمان ضعف ابو سمینه بوده است مشخصات را ذکر نمی کرده است. این هم یک احتمال ولی یک احتمال سومی هم اینجا هست که اگر این احتمال باشد اصلا نمی شود ابو سمینه را اعتماد کرد. این است که عرض کنم ابو سمینه در واقع بیشترین روایت هایی که علی بن حسن بن فضال از محمد بن علی دارد محمد بن علی از حسن بن محبوب نقل می کند. بیشترین روایات. بقیه روایت هایی که از افراد دیگر در مرحله اول از حسن بن محبوب است و بعدش هم علی بن نعمان است. از این دو نفر. از افراد دیگر تک و توک است. بعد از این هم از محمد بن یحیی خزّاز است و بقیه خیلی کم است. عرض کنم محمد بن علی ابو سمینه راوی کتاب حسن بن محبوب و علی بن نعمان بوده است. و چون این کتاب ها کتاب های شناخته شده ای بوده است نیازی نبوده است برای خلاصه نیاز به توثیق راوی نداشته است. بنابراین یک نوع در واقع تشریفاتی بوده است ذکر محمد بن علی ابو سمینه. برای اینکه صورت ظاهر را حفظ کرده باشد با همان تعبیر محمد بن علی تعبیر کرده است. شبیه همین را ابن غضائری در ترجمه احمد بن حلال دارد. می گوید احمد بن هلال خیلی ضعیف هست و چه هست و اینها اعتماد نمی شود مگر الا فی ما یرویه عن الحسن بن محبوب من کتب مصنفاته المشهوره و امثال اینها. احمد بن هلال از حسن بن محبوب در اکثر روایت هایی که احمد بن هلال هست ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب این طور که در ذهنم هست عبارت ابن غضائری را الآن عین عبارتش را یادم نیست دقیقا ولی می گوید که روایت های احمد بن هلال مورد قبول نیست الا ما یرویه مثلا عن الحسن بن محبوب و ابن ابی عمیر من کتبه المشهور، حالا عبارت را ببینید. یک چیزی شبیه همین ممکن است روایت علی بن حسن بن فضال بوده باشد. بقیه اش موارد کم هست انقدر زیاد نیست که اگر روایت های علی بن نعمان هم همین جور. یعنی روایت های علی بن حسن بن فضال عن حسن بن محبوب و علی بن نعمان را حذف کنید تعداد روایت هایی که باقی می ماند خیلی زیاد نیست که نشانگر این باشد که علی بن حسن بن فضال، محمد بن علی صیرفی کوفی را ثقه می دانسته است. به هر حال این جور نکات این وسط وجود دارد. یعنی این بحث اینکه نمی خواسته است به ابی سمینه بودن و مشخصات ابی سمینه تصریح کند واضح است.

سؤال:

پاسخ: نه خب نداشته است. از طریق او کتاب به دستش رسیده بوده است. اصلا کتاب را او به او داده است. شیخ اجازه اش بوده است اصلا آن موقعی که پیشش درس خوانده بوده است قرائت کرده بوده است نمی دانسته است که ضعیف است ولی بعدا که ثم اشتهر بالکذب بالکوفه بعد که به کذب مشهور شد آن نسخ از طریق او به او رسیده است. این احتمال کاملا هست.

بنابراین عمده چیزی که این وسط اگر بتوانیم حالا قرائن دیگر توثیق را بعد بحث می کنیم از اکثار روایت اجلا همین بحث روایت علی بن حسن بن فضال هست که آن با توجه به این ویژگی خاصی که اینجا یک چیزی این وسط هست که نمی دانیم چیست. این چیست که علی بن حسن بن فضال اصرار دارد که این شیخش را معرفی نکند و اینکه بگوید این ابی سمینه است.

سؤال:

پاسخ: نه نسبت به دیگران این طور نیست. نسبت به این محمد بن علی اصرار دارد او را معرفی نکند. آیا ضعیف می دانسته است یا بر خلاف قوم آن را ثقه می دانسته است؟ این حالت ویژه حالتی است که ما را در اعتماد کردن به روایت علی بن حسن بن فضال از ابو سمینه به تردید می اندازد و مشکل می شود به این اعتماد کنیم بر اثبات وثاقتش. علی أیّ تقدیر حالا اگر هم روایت علی بن حسن بن فضال از محمد بن علی را دلیل بر وثاقت محمد بن علی ابی سمینه در نزد علی بن حسن بن فضال بدانیم بعد باید بحث کنیم که این با آن امارات ضعف باید چه کار کنیم و کدام یک از اینها قوی تر است این بحثی است که بعدا در موردش صحبت می کنم.

سؤال:

پاسخ: نه منافات با تشریفات ندارد. در کسانی که ما می گوییم رسم نبوده است حتی در جاهایی که بروند از شخص ضعیف اخذ حدیث کنند اینجا چیزش این است که موقعی که اینها اخذ حدیث می کردند احتمال زیاد احتمالی که ما می دهیم این که علی بن حسن بن فضال موقع اخذ حدیث ثقه می دانسته است ولی موقعی که دارد ادا می کند ثقه نمی داند. آن چیزی که منافات دارد اینکه موقع تحمل حدیث آن را ثقه بداند. آن با آن عرضی که آنجا کردیم منافات ندارد. به هر حال در مورد محمد بن علی صیرفی یک قضیه خاصی در روایت علی بن حسن بن فضال از او وجود دارد. و این قضیه خاص باعث می شود که ما نتوانیم این را به راحتی به روایت از ابی سمینه اعتماد کنیم در اثبات وثاقت. این یک چیزی هست اینجا ما نمی دانیم این وسط قصه چه بوده است. همان نجاشی که در همین شرح حال می گوید و له قصهٌ. اینجا هم یک قصه ای است که دقیقا نمی دانیم که چیست. حالا بماند. خب در ضمن بحث هایی که بود یک بحثی را نیمه کاره گذاشته بودیم که این بود که تضعیف محمد بن علی ابی سمینه یکی از تضعیفاتش به خاطر وقوع در مستثنیات ابن ولید هست. خب صحبت این بود این مستثنیات ابن ولید با عنوان بنا بر آن نقلی که شیخ طوسی در فهرست می کند الا ما کان فیها من تخلیطٍ هست. ایشان از شیخ صدوق شیخ طوسی نقل می کند که شیخ صدوق از روایت های محمد بن احمد بن یحیی روایت های تخلیط ما کان فیه من تخلیط را استثنا کرده است. یکی از موارد تخلیط ما یرویه عن محمد بن علی أبی سمینه است. خب صحبت سر این بود که این تخلیط یعنی چه؟ و آیا به طور کلی اصلا معنای تخلیط چیست. در خصوص این مورد معنایش چیست و آیا با توجه به معنایی که تخلیط در اینجا دارد آیا می توانیم به این تضعیف ابن ولید که شیخ صدوق هم از آن تبعیّت کرده است در اثبات وثاقت استثنا شده ها اعتماد کنیم یا نمی توانیم. این صورت مسئله ما بود. در مورد کلمه تخلیط یا مخلّط، مرحوم کلباسی ابو الهدی کلباسی صاحب سماع المقال بحثی را دارد. کلباسی ها بزرگانی در آنها بوده اند ولی معاریف کلباسی ها سه نفر بودند. حاجی کلباسی که محمد ابراهیم بوده است. صاحب اشاراه الاصول و اینها. پسر ایشان محمد ابراهیم هست که ابو المعالی کلباسی که رسائل رجالی از ایشان اخیرا چاپ شده است. پسر ابو المعالی ابو الهدی کلباسی هست که صاحب سماع المقال ابو الهدی کلباسی هست که به نظرم رسید مطلب ایشان را محور قرار دهیم بد نیست. کتاب سماع المقال خیلی کتاب خوبی است ولی حیف که یک مقداری بدقلم است و یک مقداری هم بعضی غلط هایی دارد که نمی دانم این غلط ها باید غلط چاپی باشد چون بعضی از چیزهایش خیلی خاص است. فکر می کنم چاپ هایش حالا از جهت مخطوطات امثال اینها آیا مخطوطات خاصی داشته اند یا نداشته اند اینها را نمی دانم. ایشان در جلد دوم سماع المقال جزو الفاظ رجالیه ای که مورد بحث قرار می دهد کلمه مخلّط هست. التاسع عشر فی مخلّط. ایشان می گوید ذکر بعض اصحابنا انّ الظاهر من تتبّع کلماتهم انّه عبارهٌ ان القول بالمناکیر سواءٌ بلغ الغلوّ أم لا. بخواهند بفرمایند تخلیط و مخلّط بودن به معنای این است که شخص حرف های اعتقاد های نادرست داشته باشد. قائل به یک عقیده های ناثواب باشد. حالا این عقیده های ناثواب ممکن است مراحل بالایش باشد که غلوّ هست یا مراحل پایین ترش. این کلمه تخلیط و مخلّط معنای عامی هست که هم غلوّ را شامل می شود. غلوّ یکی از مصادیقش است.

خب این یک معنا. بعد می گوید

و قال بعض المتأخّرین المراد عدم المبالات فی الروایه عن الاشخاص من الجمع فیها بین القصّ و الثمین و .......؟؟؟

خلاصه کسی که مقیّد نیست همه جور روایات را نقل می کند مخلّط به این معنا است. بعض المتأخرین در حاشیه می گوید که مراد ابو علی حائری صاحب منتهی المقال است. بعد ایشان خودشان می گویند که از تتبع در کلمات رجالی ها استفاده می شود که کلمه تخلیط به معنای خلط یا همان مزج هست. ولیکن مراد از این خلط یک انواع مخصوصی از خلط را در موردش کلمه تخلیط به کار برده اند. چهار جور تخلیط و خلط و مزج را کلمه تخلیطٌ را در موردش به کار برده اند. یکی خلط اعتقاد فاسد با اعتقاد صحیح. این یک. دوم خلط روایت های منکرح و فاسده با روایت های صحیحه. این دو. و سوم خلط

سؤال:

پاسخ: به لحاظ متن

سوم خلط اسانید روایت بعضها مع البعض. و چهارم خلط مطالب باطل با مطالب صحیح. مطالب درست و نادرست را با هم دیگر قاطی کردن به این می گویند خلط. بعد شروع می کنند ایشان در مورد هر یک از اینها شواهد و مثال هایی را زدن و شواهد را ذکر می کنند. من قبل از اینکه بحث ایشان را شروع کنم به نظرم رسید که یک سری نکات کلی در این بحث باید روشن شود تا معلوم شود که فرمایشات ایشان تا چقدر درست است و چقدر درست نیست. آن این است که ایشان اصل اینکه ایشان می گویند خلط، تخلیط به معنای خلط است و به معنای مزج است از لغت گرفته اند. خلط در اصل لغت به معنای مزج است. خلطه و خلّطه أی مزجه، به این معنا است. یعنی در همان لغت علاوه بر مزج یک معنای دیگری برای تخلیط ذکر کرده اند و آن بحث افساد در یک کار. من حالا عبارت های لغوی ها را اینجا یادداشت کردم و میخوانم. خلط و خلّط به معنای مزج آمده است. این در عبارت لسان العرب هست

خلط الشیء بالشیء یخلطه خلطا و خلّطه فاختلط مزجه و اختلطا

خب این اولش است. ولی همین لسان العرب دارد

التخلیط فی الامر الافساد فیه

اصلش هم این از صحاح جوهری گرفته شده است. در تاج العروس هم همین مطلب آورده شده است و اشاره می کند که جوهری این معنا را دارد. این نکته را توجه فرمایید یک سبکی گاهی اوقات در تحلیل معانی الفاظ گاهی اوقات دیده می شود که آن یک معنای اصلی ای که یک واژه دارد سعی می کنند این معنا را به هر وجهی از وجوه در تمام مشتقات و معانی مختلف به یک نحوی سریان بدهند که اوج این مطلب در التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم مرحوم آقای مصطفوی این تفکر تجلی کرده است. در حالی که خیلی وقت ها لغت ها لغت یک چیز سریان دار است. یعنی به این معنا گاهی اوقات یک معنای اصلی لغت داشته است و به تناسب آن معنای اصلی یک معنای دیگری لغت پیدا می کند، به آن تناسب در ادامه خیلی وقت ها از بین می رود. من این را یک موقعی مثال می زدم می گفتم که این شیر ابی که شما الآن می بینید اصل اینکه چرا به این شیر گفته اند علتش این بوده است که اولین باری که این شیر در ایران وارد شده است شبیه کله شیر بوده است. به خاطر همین این را شیر تعبیر کرده اند. در فرانسه واژه ای که برای شیر اب به کار می برند همان واژه ای است که برای خروس به کار می برند. به دلیل اینکه آنجا اولین بار شبیه خروس بوده است. آنها خروس آب می گفتند! ولی الان شما کلمه شیر آب را که می شنوید هیچ کلمه شیر درنده و اینها به ذهنتان نمی رسد. چون آن تناسب در ابتدای انتقال وجود داشته است بعدا این تناسبات از بین می رفته است و به فراموشی می رفته است. این است که این را باید توجه داشته باشیم که ما برای فهم معانی این طور نیست که یک مقداری زور بزنیم حتما این معنای خلط و امثال اینها مزج و اینها را در همه معانی یک جوری زورکی بچپونیم. به نظر می رسد که خود تخلیط این تخلیط به معنای افساد از همان تخلیط به معنای مزج است. ولی به این معنا وقتی شخصی معمولا یک چیز را با یک چیز دیگر قاطی می کرده اند آن را خراب می کرده اند. الآن یک اصطلاحی وجود دارد می گوید فلانی آب و روغن قاطی کرده است. اصلش یک اصطلاح مکانیکی است. آب و روغن قاطی کرده است که بعد هم می گویند که قاطی کرده است. که اصلش همان اب و روغن قاطی کرده است و بعد هم می گویند فلانی قاطی کرده است. این قاطی کرده است دیگر به معنای مزج و امثال اینها نیست. ولی یک مقداری خل است یک مقداری چیز هست امثال اینها. قاطی است. آن اصل اینکه ریشه اش این است که آبی بوده است و روغنی بوده است و ماشینی بوده است و آن داستانی که باعث شده است که این واژه در معنای جدید وضع تعیینی یا و ضع تعیّنی پیدا کرده است خیلی وقت ها به فراموشی سپرده می شود. کلمه تخلیط هم ولو اصلش به همان معنای مزج هست ولی از استعمالاتی که هست ظاهرا به معنای همان قاطی کردن است یا قاطی بودن است. به معنای نه اینکه خوب و بد را با هم دیگر. اصلا به معنای آن حالت بد بودنش است. یعنی ناظر به این است که این طرف حرف های مضخرف، فلانی قاطی است یعنی چیزی سرش نمی شود. در مورد همین تخلیط در بعضی از عبارت های قدمای آن دوره بعضی از تعبیرات وجود دارد که آن تعبیرات نشان می دهد که همین مفهوم مزج و امثال اینها در آن هست. در بعضی از عبارت ها تعبیر

ولی غالبا تخلیط به معنای افساد است. تخلیط به معنای چیز بد و چیز فاسد. حالا من ابتدا بعضی از عبارت ها را می خوانم که تخلیط به معنای همان معنای مزج و اینها در آن استفاده می شود. بعد در مورد عبارت های دیگری که در مورد تخلیط آمده است بعد در مسائل سرویّه مرحوم شیخ مفید صفحه 46 عبارتی دارد. در بحث عالم زرّ و اینها بحث می کند که عالم زرّ به چه معنایی ممکن است باشد. بحث های مختلف می کند حالا من به بحث هایش کار ندارم. بعد می گوید

فأما الأخبار التي جاءت بأن ذرية آدم عليه السلام استنطقوا في الذر فنطقوا فأخذ عليهم العهد فأقروا فهي من أخبار التناسخية و قد خلطوا فيها و مزجوا الحق بالباطل

به نظر می رسد که می خواهد یک تفسیر تخلیط را بکند. مزجوا الحق بالباطل. بعد می گوید

و المعتمد من إخراج الذرية ما ذكرناه دون ما عداه مما استمر القول به على الأدلة العقلية و الحجج السمعية، و إنما هو تخليط لا يثبت به أثر على ما وصفناه

که این بحث مزج را اینجا مطرح کرده است. یک جای دیگری عبارت دیگری باز از شیخ مفید هست آن هم همین بحث مزج را در تخلیط می گوید که در بحث کتاب سلیم بن قیس مرحوم شیخ صدوق در اعتقادات در کتاب سلیم استدلال کرده است و شیخ مفید قبول ندارد. می گوید

«و أما ما تعلق به أبو جعفر «ره» من حديث سليم الذي رجع فيه الى الكتاب المضاف اليه برواية أبان بن أبي عياش فالمعنى فيه صحيح غير ان هذا الكتاب غير موثوق به، و لا يجوز العمل على أكثره. و قد حصل فيه تخليط و تدليس، فينبغي للمتدين ان يجتنب العمل بكل ما فيه و لا يعول على جملته.» و التقليد لروايته، و ليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث، ليوقفوه على الصحيح منها و الفاسد،

این همان با همان مضمونی که این کتاب صحیح و فاسد را هر دو را با هم دارد. ممکن است این تخلیط به این معنا باشد. ولی استعمالات متعارفی که از این کلمه در جاهای دیگر هست به خصوص در کتب رجالی عمدتا تخلیط به معنای مطلب باطل است. به خصوص باطل هایی که مربوط به مضمون حدیث باشد. باطل هایی که مربوط به روایت مربوط به غلوّ و از این جور مضامین این گونه باشد. عمدتا در این جور موارد به کار برده می شود. حالا من عبارتی را می خوانم عرض کنم خدمت شما بعضی عبارت های غیر رجالی را می خوانم بعدا در مورد مطالبی که صاحب سماع المقال فرموده اند یک مقداری ریزتر فردا صحبت می کنیم. ایشان در مورد تخلیط البته یک نکته ای هم من عرض کنم کلمه تخلیط یک خولط داریم به معنای دیوانگی. خولط فی عقله یعنی دیوانه بود و امثال اینها. من حدس می زنم بعضی وقت ها کلمه تخلیط به همین معنای دیوانگی و این چیزها به کار برده شده است. در مسائل ساقانیه یک تعبیر صفحه 48 مرحوم شیخ مفید می گوید یک شیخ حنفی ای است که مسائل ساقانیه رد آن است. بعد از اینکه کلام او را می آورد می گوید

فيقال له ما تزال تزيد على الدعوى بغير برهان و الحكم بغير بيان كأنك مطبوع على التخليط و الهذيان

من هم فکر می کنم اینجا تخلیط یعنی جفنگ گویی. می گوید تو مثل اینکه اصلا سرشتت بر جفنگ گفتن و هذیان گفتن و امثال اینها استوار است. این نه اینکه بخواهد بگوید که تو حرف های حق و باطل را قاطی می کنی. می گوید این در همان فضای هذیان است. تخلیط در همان چیزی در وادی هذیان است. یک جایی عرض کنم در امالی سید مرتضی جلد 2 صفحه 83 هست.

قال سیدنا عدام الله علوّه و هذا کلّه تخلیطٌ و بعدٌ عن الجواب الصحیح و الصحیح فی تعویله

شروع می کند چیز کردن. تخلیطٌ و بعدٌ عن الجواب الصحیح. تخلیط یعنی حرف بیخود حرف نادرست. باطل. در رجال کشی یک جا دارد در مورد یک بنده خدایی از این اشخاصی که ادعای مضخرف داشت و اینها می گوید

فَمَا مَاتَ حَتَّى حَجَبَهُ وُلْدُهُ عَنِ النَّاسِ وَ حَبَسُوهُ فِي مَنْزِلِهِ، فِي ذَهَابِ الْعَقْلِ وَ الْوَسْوَسَةِ وَ كَثْرَةِ التَّخْلِيطِ،

چون خیلی مضخرف می گفته است و عقلش همین قاطی بودن زیاد شبیه همان تخلیط و هذیان و امثال اینها می گوید که اینها را گفتند که محجور هست و در خانه اش زندانی کردندش که افراد با او ارتباط نداشته باشند به خاطر اینکه همش مضخرف می گفته است و امثال اینها. این یک سری عبارت. در این معنا تخلیط به این معنا مکرر به کار برده می شود. یک عبارتی در تفسیر قمّی هست ان هو الا اختلاق

چون اینجا خودش هم الا اختلاقش را من یادداشت کردم. ان هذا الا الاختلاق می گوید أی تخلیط. اختلاق یعنی حرف مجعول و نادرست. اختلاق را تفسیر می کند أی تخلیطٌ. یعنی حرف باطل و فاسد. در تفسیر قمّی جلد 2 صفحه 229 است. در تفسیر منصوب به امام حسن عسگری هم یک عبارت مفصّلی دارد در مورد

و ان ما کثرت تخلیط فیما یتحمّل عنّا

تخلیط یعنی حرف های نادرست. عبارت مفصلی هست که عبارتش را پیدا کنم خوب است. عبارت به معنای مطالب نادرست. این عبارت چیز را پیدا نکردم کجا گذاشتم. ولی به هر حال در عبارت های در تفسیر منسوب به امام حسن عسگری یک عبارتی دارد آهان این است

و انما کثرت تخلیط فیما یتحمّل عنّا اهل البیت لذلک. لان الفسق یتحمّلون عنّا

شروع می کند انواع و اقسام نکاتی که سبب تخلیط شده است. تخلیط یعنی مجعولات نادرست ها مطالب ناصحیح. تخلیط یعنی روایت های نادرست و ناصحیح و غیر طابق به واقع. عبارت تفسیر عسگری علیه السلام صفحه 300 عبارت مفصلش را ببینید احتجاج طبرسی جلد 2 صفحه 458 اینها را نقل کرده است. بنابراین در استعمالات غیر رجالی تخلیط به معنای همان افساد در امر مطالب فاسد آوردن زیاد است. ولی عمده چیزی که مهم است در این بحث عبارت های رجالیان است. بیشتر این کلمه تخلیط در کلمات رجالی ها به چه معنا به کار می رود. این را بیشتر باید دنبال کرد. این است که من فردا عبارت هایی که صاحب سماع المقال آورده است را می خوانم و یک مقداری در موردش صحبت می کنم یک مقداری هم حالا وقت گذشته است فقط این نکته را عرض کنم که یک سری بحث های روشی هم می خواهم تذکر دهم. من تصور می کنم بعضی وقت ها بعضی بحث های ریزه کاری یک نکته است ولی یک مقداری بعضی نکات کلی تر از یک بحث کلی را تکیه کنیم سودمندتر است که یک بحث خاص را تکیه کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد